

روزه کله گنجشکی



نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار



سعید لقمه آخر را که قورت داد، گفت: «مامان دیگه تا اذان مغرب نباید چیزی بخورم؟»
مادر در حالی که مشغول جمع کردن سفره بود، گفت: «عزیز من و بابات بله، ما نباید تا اذان موقع کاری که روزه رو باطل می کنه انجام بدیم مثل خوردن آب، غذا و چیزای دیگه ولی روزه کوچیک ترا با روزه بزرگ ترا فرق می کنه، شما یک نوع روزه مخصوص به خودتون دارید.» سعید گفت: «روزه مخصوص دیگه چیه؟» مامان گفت: «بعداً توضیح میدم الان پاشو برو زود مسواک بزن چیزی تا اذان صبح نمونه.»

در پارک محله، حمید، پسر همسایه با یک ضربه پا، توپ را به طرف سعید که روی نیمکت نشسته بود و بازی بچه‌ها را تماشا می کرد پرتاب کرد و گفت: «سعید امروز خیلی ساکتی انگار دوست نداری با ما بازی کنی؟»
سعید گفت: «دوست دارم ولی می ترسم بازی کنم و تشنه بشه.» حمید گفت: «خب تشنه شدی آب بخور کی جلوت رو گرفته؟» سعید گفت: «هیچکس جلوی منو نرفته، خودم نمی خورم آخه امروز من روزه گرفتم.»
حمید با تعجب گفت: «روزه؟ ولی ما که هنوز بزرگ نشدیم تو چطور روزه گرفتی؟»
سعید گفت: «درسته اما مامانم میگه ما به نوع روزه داریم مخصوص بچه‌هایی که هنوز بزرگ نشدن، ما با این نوع روزه تمرین و خودمون رو آماده می کنیم تا وقتی بزرگ شدیم و روزه بر ما واجب شد توانایی گرفتن روزه کامل رو داشته

باشیم.»
حمید گفت: «میشه بیشتر توضیح بدی؟»
سعید گفت: «سحر، قبل از اذان، سحری که خوردیم، دیگه از بعد از اذان صبح چیزی نمی خوریم تا اذان ظهر، که اجازه داریم کمی آب و غذا بخوریم، تا اگر سسنگی و تشنگی زیاد اذیتمون نکنه. بعد دوباره چیزی نمی خوریم تا بعد از اذان مغرب که با بزرگ ترها افطار می کنیم.»
حمید گفت: «چه جالب من همیشه دوست داشتم روزه بگیرم اما از گرما و تشنگی زیاد می ترسیدم.» بعد کف دستش را به نشانه دست دادن جلوی سعید گرفت و گفت: «اگه اینجوره بزن قدش، منم از فردا باهاش روزه می گیرم.»
سعید با خنده به حمید دست داد و گفت: «خب دیگه ظهر شد من باید برم خونه، فردا می بینمت.»
بعد از اذان ظهر مامان، مقداری غذا که توی نان پیچیده بود را به سعید داد و گفت: «بیا این غذا رو بخور بعدش هم فقط یک لیوان، نه بیشتر، آب بخور و تا اذان مغرب سعی کن چیزی سعید که خیلی گرسنه اش شده بود لقمه غذا را از دست مامان گرفت و رفت به اتاقش و در را بست. مامان از پشت در

گفت: «سعید کجارتی، داری چکار میکنی؟» سعید در حالی که لقمه را در دهانش جاها می کرد جواب داد: «هوم... دارم لقمه‌ام رو می خورم دیگه، آخه خوب نیست جلوروزه دار چیز بخوریم، مگه نه؟»
مامان هم خندید و گفت: «آهان، چرا، آفرین پسر گلم.»

یک ماه بعد سعید سر سفره صبحانه از مامان سؤال کرد: «چرا سحر منو بیدار نکردین؟» مامان گفت: «ماه رمضان دیگه تموم شد، امروز هم عیده و دیگه روزه نمی گیریم.»
پدر کادویی را که قبلاً آماده کرده بود به سعید داد و گفت: «بیا پسر من اینم هدیه ما به تو به خاطر اینکه یه ماه رمضان رو با پا به پای بزرگ ترها روزه گرفتی.»
سعید با خوشحالی تشکر کرد، کادو را گرفت و از مامان پرسید: «استی مامان نگفتی اسم روزه من چی بود؟» مامان با لبخند سعید را بوسید و گفت: «روزه کله گنجشکی!»

از سحر تا اذان
روزه دارم من
وقت افطار که شد
غذا می خورم من
روزه من اما
نیم یک روزه
وقت اذان ظهر
می خورم یک لقمه
خواهی بدانی نو
نام این روزه چیست
اسم روزه من
کله گنجشکیست

امام صادق علیه السلام فرمودند:
«ما وقتی فرزندانمان هفت ساله می شوند، به آنها می گوئیم به اندازه طاقت و تحملشان روزه بگیرند. نصف روز یا بیشتر یا کمتر.
و هر وقت تشنگی و گرسنگی اذیتشان کرد، می خورند. تا اینکه به روزه گرفتن عادت کنند.
پس به فرزندانتان هر وقت هفت ساله شدند، دستور بدهید، هر چقدر از روز را که طاقت دارند روزه بگیرند و هر وقت تشنگی بر آنها غالب شد، بخورند.»

اصول الکافی، ج ۴، ص ۱۲۴

شک فراموشی

اولی: من هر وقت چیزی در کله‌ام فرورود، دیگر بیرون نمی آید و فراموش نمی کنم.
دومی: پس چرا پولی را که از من قرض گرفتی، یادت رفته و پس ندادی؟
اولی: برای این که پول در جیبم فرورفت نه در کله‌ام!



دستگیری
احمد: شنیدی که محمود را گرفتند؟
اصغر: نه، برای چی؟
احمد: آخه داشت می افتاد تو جوی آب.



پول سلمانی
از کچلی پرسیدند: تو از اینکه مونداری خیلی ناراحتی؟
گفت: نه اتفاقاً خیلی هم خوشحالم چون دیگر مجبور نیستم پول سلمانی بدهم!

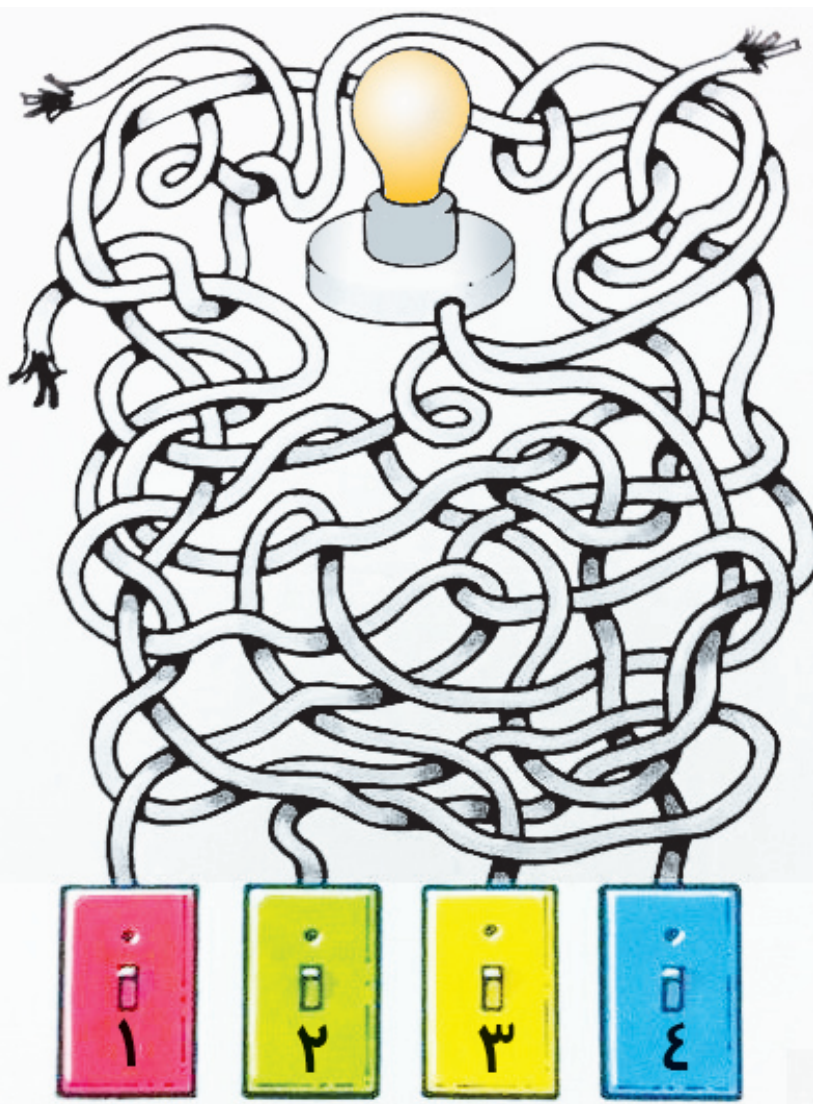
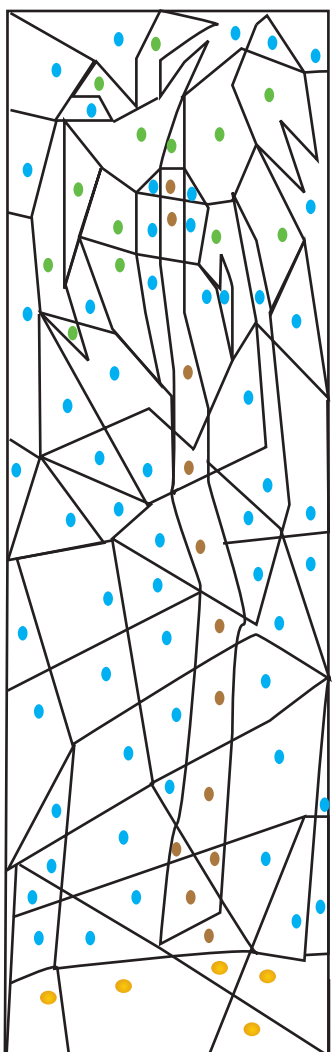


در قبیله آدمخواران
یکی از قبایل آدمخوار مردی را دستگیر می کنند و نزد رئیس خود می برند و از رئیس می پرسند با این مرد چه کنیم؟ رئیس می گوید: بپزیدش و برای امروز ناهار درست کنید.
مرد می گوید: بیخود ناهار تون رو حروم نکنید من بی مزه‌ام.
گفتند چرا؟
مرد گفت: چون دوستانم بهم می گفتند تو خیلی بی مزه‌ای



ویژه کودکان

با توجه به رنگ نقطه‌ها هر قسمت را رنگ آمیزی کنید



این آقا پسر می خواهد برای جلو گیری از اسراف لامپ را خاموش کند. فکر می کنید کدام کلید لامپ را خاموش می کند؟



اختلاف این دو تصویر به ظاهر مشابه را پیدا کنید.

